بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 74**

جلسه۰۲/ ۱۲/ ۸۸ جمع عرفی در کلام شیخ طوسی درتهذیب و استبصار

**جمع عرفی در کلام شیخ طوسی درتهذیب و استبصار**

به مناسبت بحث جمع عرفی، مناسب است که در اینجا کلمات شیخ طوسی در این بحث را مطرح کنیم. یکی از اهداف شیخ در تهذیب رفع تعارض اخبار است؛ ایشان استبصار را منحصرا برای همین جهت نوشته شده است. مرحوم شیخ اولین کسی است که روایات به ظاهر متعارض را به طور گسترده مطرح و راه های جمع بین آنها را بیان می کند. شاید از این جهت این دو تالیف بی بدیل باشند. از لابلای جمع هایی که مطرح کرده اند، می توان به ضوابط مطرح در نگاه ایشان پی برد. در عدۀ الاصول هم به تناسب به برخی از این ضوابط اشاره کرده است.

**نکاتی به عنوان مقدمه قواعد جمع عرفی در کلام شیخ طوسی**

نکته اول: ایشان بین جمع عرفی و جمع تبرعی فرقی قائل نیست و تعبیری به نام جمع عرفی در کلام ایشان وجود ندارد. نکته دوم: ایشان خود را ملزم نمی داند که برای جمع های مطرح شده، شاهدی از روایات بیان کند و اگر در مواردی هم شاهدی ذکر کند، به عنوان تقویت است و نه به جهت استدلال برای اثبات صحت جمع.

نکته سوم: در تهذیب سه دسته روایت وجود دارد. توجه به گونه های مختلف نقل روایت و برخوردهای مختلف شیخ در این بحث و مباحث رجالی سودمند است.

تهذیب در اصل شرح مقنعه شیخ مفید است. یک دسته از روایات به عنوان دلیل بر فتوای مقنعه یا فتوای خود شیخ نقل می شود. دسته دوم، روایاتی است که به عنوان معارض مطرح می شود. و دسته سوم روایاتی است که به عنوان شاهد جمع ذکر می شوند. ایشان شاهد جمع را به این جهت ذکر می کند که وجه جمع برای مخاطب مانوس تر شود و پذیرش آن، آسان تر.

نکته چهارم: یکی از عللی که ایشان را به ارائه این وجه جمع ها وادار کرده است، بحث عصمت ائمه علیهم السلام است که تکاذب دو دلیل صادر از آنها ممکن نیست. ولی این علت فقط در جایی مطرح است که صدور دو دلیل قطعی باشد. البته ایشان در برخی موارد به جای عصمت تعبیر به حق حکیم می کند و عدم تناقض را از شئون حکمت متکلم دانسته اند. استدلال به عصمت این مزیت را دارد که حکمت با خطا منافاتی ندارد، برخلاف عصمت.

نکته پنجم: نکته اساسی دیگر این بحث قاعده الجمع مهما امکن اولی من الطرح است. مفاد این قاعده این است که اگر دو روایت داشته باشیم که یا باید یکی از آنها را کاملا کنار زد یا باید هر دو را اخذ کرد و لو در بعض مضمون یکی یا هر دو تصرف کرد. قاعده فوق نشان می دهد که باید روش دوم را برگزید. مراد از اولویت در این قاعده اولویت تعیینی است.

نکته ششم: شیخ طوسی بین نکات مربوط به جهت صدور و نکات مربوط به دلالت تفاوتی قائل نیست. در کلام متاخرین گفته می شود که جهات مربوط به حدیث صدور، دلالت و جهت صدور است. بحث سندی با بحث های دیگر تفاوت روشن دارد. ایشان بحث های مربوط به دلالت حدیث یا جهت صدور آن را با هم به صورت یکپارچه بحث می کند.

**مروری بر وجوه جمع عرفی در تهذیبین**

وجه اول: حمل روایت بر تقیه (که مربوط به جهت صدور است). نکات مختلفی می تواند سبب این حمل می شود مانند عامی بودن راوی، موافقت روایت با نظر فقها یا سلاطین عامه. گاهی هم تقیه سبب می شود که امام علیه السلام مطلب را به شکل مجمل مطرح کند یا این که خلاف ظاهر را اراده کند.

وجه دوم: تخصیص عام به خاص که شیخ از آن تعبیر می کند به بناء العام علی الخاص.

وجه سوم: حمل مطلق بر مقید. البته ایشان بین مطلق و عام چندان فرقی قائل نمی شوند. ایشان گاهی تعبیر به تقیید عام یا تقیید عام مطلق می کنند (استبصار، ج3، ص294، ح3).

وجه چهارم: حمل بر فرض عذر و ضرورت. این وجه چهارم در واقع تقیید اطلاق روایت به حالت عذر و ضرورت و حالات غیر عادی دیگری مانند حالت خوف، اضطرار، سهو، نسیان، حرب است. اصل اولی اطلاق روایت نسبت به فرض اختیار و اضطرار است، ولی به قرینه ای ممکن است دلیل را ناظر به فرض اضطرار بدانیم.

ممکن است در اینجا اشکال شود که این گونه حمل، حمل مطلق بر فرض نادر است. این اشکال یک پاسخ صغروی دارد و آن این که حمل مطلق بر حالت ضرورت در همه جا حمل بر فرض نادر محسوب نمی شود؛ زیرا برخی مطلقات و عمومات مصداق بارز همان فرد اضطراری است. و یک بحث کبروی هم در اینجا مطرح است که آیا حمل مطلق بر فرد نادر صحیح است یا خیر که بعدا از آن بحث خواهیم کرد.

مثلا این بحث کبروی در مواردی همچون انقلاب نسبت و شاهد جمع اثر جدی می گذارد. روایتی وارد شده که نماز به جهت غیر قبله خواندن صحیح است؛ دلیل دیگر می گوید نماز باید رو به قبله باشد. دلیل سومی هم هست که دال بر تفصیل است و دال است بر این که در حالت اضطرار می توان به

غیر قبله (مابین المشرق و المغرب) نماز خواند و در حالت عادی باید رو به قبله نماز خواند. در اینجا روایت سوم شاهد جمع است و به وسیله آن می توان هر کدام از دو دلیل را مخصوص به فرض خود می کند و کلیت هر کدام و نسبت تباین بین آنها را از بین برد.

بحث شاهد جمع مورد اتفاق علماست برخلاف انقلاب نسبت که صحت آن محل خلاف است. این دو بحث هر دو مشکل مشترکی دارد که با توجه به این علاوه بر تخصیص اکثر، تخصیص نصف افراد عام هم قبیح است.

چگونه می توان با روایات شاهد یا با استفاده از مبنای انقلاب نسبت مشکل تعارض بین متباینین را حل کرد؛ چون دو قسمی که برای عام تصور می شود، سرانجام ما بین این دو قسم تفصیل می دهد؛ یا از جهت تعداد افراد مساوی اند یا یکی بیشتر از دیگری. در صورت اول رفع تعارض با شاهد جمع یا انقلاب نسبت تنها به این طریق ممکن است که ما در هر دو دلیل متباین به تخصیص نیمی از افراد عام ملتزم شویم که امری است غیر عرفی. در صورت دوم اخراج قسمی که اکثر افراد عام را شامل می شود، از تحت یکی از دو دلیل متباین تخصیص اکثر است که صحیح نمی باشد.

حاج آقا این مشکل را طرح کرده و آن را در بحث تخصیص پذیرفته اند، ولی در بحث اطلاق و تقییدِ دلیلی که به خارج شدن اکثر افراد مطلق از تحت آن می انجامد، جایز دانسته و می فرمودند که بحث شاهد جمع و انقلاب نسبت در متباینین فقط در ادله مطلقه جاری است نه در ادله عامه. این بحث را در جلسات آینده بیشتر دنبال خواهیم کرد.

به هر حال یکی از شئون حمل حدیث بر فرض عذر، حمل حدیث بر حالت تقیه است.

عرض کردیم که گاه دو قاعده با هم خلط می شوند؛ حمل بر تقیه با حمل حدیث بر بیان حکمِ فرضِ تقیه متفاوت است. گاهی می گوییم امام علیه السلام تقیه کرده است در بیان حکم واقعی. در اینجا جهت صدور روایت بیان حکم واقعی نبوده است. این بحث مربوط به بحث جهت صدور روایت است و ربطی به دلالت آن ندارد. قاعده دوم این است که حدیث ناظر به فرض تقیه است؛ مانند دستور حضرت به علی بن یقطین در مورد کیفیت نماز خواندن. در اینجا حضرت حکم واقعی را بدون تقیه بیان کرده اند، ولی حکم ناظر به فرض تقیه ای است. یا مثلا در روایتی وارد شده باشد که یجوز المسح علی الخفین که در اینجا امام حکم فرض تقیه را بیان می کند.

حمل بر حالت تقیه، تقیید اطلاق روایت است. دلالت روایت در حالت عادی اطلاق دارد؛ هم شامل فرض اختیار می شود و هم شامل فرض تقیه. مثلا در بحث نماز در اماکن اربعه یکی از وجوه جمعی که در روایات (روایاتِ دال بر جواز اتمام نماز در مکه) بدون قصد اقامه مطرح شده است این است که

این حکم مربوط به فرض تقیه است. این حمل بر حالت تقیه تصرف در دلالت حدیث محسوب می شود. گاهی در کلمات، این دو مرحله و دو استفاده از واژه تقیه با هم خلط می شوند.

وقتی روایت را حمل بر تقیه می کنیم، منظور این است که امام علیه السلام تقیه کرده است. اما وقتی می گوییم روایت حمل بر تقیه می شود، منظور این است که امام در صدد بیان حکم در فروض تقیه بوده است. حمل بر تقیه یعنی هذه الروایۀ صدرت تقیۀ، ولی گاهی می گوییم تحمل هذه الروایۀ علی صورۀ کون المکلف فی حالۀ التقیۀ.

مثلا کسی در یک مجلسی سه طلاقه کرده است و امام علیه السلام حکم به صحت طلاق می کند. در اینجا امام تقیه کرده است. ولی گاه گفته می شود که در فرض و فضای تقیه بدون محلل به زنی که سه طلاقه شده مراجعت نکنید. حمل بر تقیه در وقاع بر این اصل استوار است که دروغ در جایی که ضرورت اقتضای آن را داشته باشد، مانعی ندارد، بلکه واجب نیز می باشد. ولی در حمل روایت بر فرض تقیه خلاف واقعی گفته نشده و حکم فرض تقیه ای بیان شده است. خلاصه این که متقی گاهی امام است و گاهی مکلف. و تقیه در متکلم و تقیه در مخاطب با هم ملازمه ندارند.

البته گاه ممکن است از روایت صادره به جهت تقیه، بالالتزام حکم صورت ضرورت را هم بتوان استفاده کرد؛ مثلا اگردر روایتی امام علیه السلام به جهت تقیه، مسح بر خفین را مجاز بشمارد، ممکن است عرفا از روایت بالالتزام استفاده شود که اگر مکلف در ظرف تقیه قرار گرفت، می تواند مسح بر خفین کند، ولی به هر حال بحث حمل بر تقیه و حمل بر فرض تقیه دو بحث جداگانه است.

وجه پنجم و وجه ششم: حمل امر بر استحباب و حمل نهی بر کراهت. این دو وجه را شیخ هم در صیغه امر و صیغه نهی و هم در ماده امر و ماده نهی مطرح می کنند. گاهی حمل بر استحباب، حمل بر اصل استحباب است و گاه حمل بر تاکد استحباب (مخصوصا در مواردی که ماده امر مطرح باشد و لفظ وجوب به کار رفته باشد) و همین طور در حمل نهی بر کراهت.

یکی از مصادیق این دو حمل اخیر، جایی است که امام علیه السلام امر به اعاده نماز می کند. شیخ در برخی موارد امر به اعاده را حمل بر استحباب می کند؛ مثل در فرض نگفتن اذان دستور به اعاده نماز شده است. شیخ در این گونه موارد تعبیر می کنند که ترک الاذان (مثلا) لاینقض الصلاۀ بل ینقصها. مرحوم آقای خویی مطلبی دارند که در اوامر ارشادی حمل بر استحباب معنا ندارد. ما گفتیم که حمل بر استحباب در اوامر ارشادی مانعی ندارد و می توان امر را حمل بر نقصان عمل کرد و لازم نیست حتما امر اشاره به صحت و فساد عمل باشد.

از طرف دیگر هم گاهی گفته می شود که غسل جمعه فرض است. شیخ می فرمایند تعبیر به فرض از این جهت است که ثواب فریضه را دارد. یا تعبیر می کنند که نماز کمال خود را از دست می دهد در جایی که گفته شود مثلا لا صلاۀ لجار المسجد الا فیه. اینها همه مصادیق و شئون حمل بر استحباب می باشد.

گفتنی است که تمام این وجوه برای رفع تعارض بین روایات مطرح است و چه بسا خود نیازمند دلیل و قرینه خاصی باشد و بدون فرض تعارض اصل اولی نافی این تصرفات در دلیل است. ما اکنون در مقام بیان قرینه این وجوه نیستیم، بلکه اصل وجوه متصوره در مقام ثبوت برای جمع عرفی که در کلام شیخ طوسی به آنها اشاره شده، هستیم.

وجه هفتم: حمل حدیث بر رخصت. حمل حدیث بر رخصت با حمل بر استحباب متفاوت است. رخصت اصطلاح خاصی است و ایشان از آن این گونه تعبیر می کنند که این روایت در مقام بیان رخصت و عدم المنع و الحرج و الاثم است. شهید ثانی در مسالک می فرمایند که رخصت در جایی اطلاق می شود که مصلحت در عمل وجود دارد، ولی به جهت مصلحت ترخیص اجازه عدم فعل آن داده شده است. مثلا فرض کنید که روزه گرفتن برای شخص مریض ممکن است بگوییم مصلحت الزامی داشته است. ولی شارع خواسته بر مریض امتنان کند و لذا وی را در ترک روزه مرخص نموده است و مصلحت روزه را با فدیه جبران کرده است.

به عبارت دیگر گاه عمل در یک ظرف خاص اصلا ملاک و مصلحت ملزمه ندارد و لذا الزام برداشته می شود، ولی معمولا قدرت در ملاک دخالت ندارد؛ مثلا مفسده شرب خمر که ازاله عقل است، در ظرف اضطرار هم وجود دارد، ولی شارع از باب دفع فاسد به افسد اجازه ارتکاب چنین عملی را داده است. البته گاه قدرت در ملاک دخالت دارد؛ مثلا اگر کسی پدرش وارد شود و او با وجود قدرت از جا پانشود، به پدرش توهین کرده، ولی قدرت بر پاشدنش نداشته باشد، با پانشدنش خود پیش پای پدر به او توهین نکرده است.

به هر حال رخصت در جایی است که در عمل مورد اجازه مفسده وجود داشته و لذا توهم اثم و گناه در آن می رود، ولی شارع به جهت ملاحظه جهت دیگر و لو مصلحت امتنان و تسهیل اجازه ارتکاب آن عمل را داشته باشد.